

واکاوی مفهوم حق، به مثابه موضوع دانش فلسفه حق

محمد حسین طالبی *

چکیده

مفهوم حق، موضوع دانش فلسفه حق است. این مفهوم در گفتمان حق کاربری اسمی دارد. مفهوم حق امری کلی و از معقولات ثانی فلسفی است که از مقایسه یک موجود با هدف مطلوب یا مقصد متناسبش به دست می‌آید. عقل به آن موجود عنوان "صاحب حق" و به آن هدف یا مقصد عنوان "موضوع حق" می‌دهد.

بر اساس این طرح نو در توجیه ساختار حق در گفتمان فلسفه حق، خدا تنها منشأ همه حق‌ها است و در نتیجه، قوانین اجتماعی نباید مخالف قوانین ربانی معتبر باشد. قوانین اسلام ناب، معتبرترین قوانین ربانی است که یا بر اصول عقلی یقینی و یا بر مبانی معتبر شرعی بنا شده است. این نگارش مشتمل بر یک مقدمه، دو گفتار و یک نتیجه است. گفتار اول چگونگی ساخته شدن مفهوم حق را تبیین می‌کند و گفتار دوم به بحث درباره لوازم آشنایی با ساختار مفهوم حق می‌پردازد.

واژگان کلیدی: مفهوم حق، ساختار حق، منشأ حق، ارکان حق، صاحبان حق

مقدمه

یکی از مباحث پرچالش در حوزه دانش "فلسفه حق"،^۱ بحث از "مفهوم حق" است. نگاه ژرف به مفهوم حق در گفتمان فلسفه حق از زوایای مختلف به پژوهندگان در عرصه‌های گوناگون علوم اجتماعی، مثل اخلاق، حقوق، سیاست، جامعه‌شناسی، علوم تربیتی و فلسفه‌های این علوم، تصویر روشن‌تری از این مفهوم القا می‌کند. این تصویر روشن هم تأثیر بسزایی در پژوهش‌های این فرهیختگان دارد که در آثار علمی آنان منعکس خواهد شد، و هم به دنبال آن در انتشار صحیح اندیشه‌های اسلامی در حوزه‌های مربوط به مسئله حق سهمی قابل توجه خواهد داشت.

برخی از زوایای مربوط به مفهوم حق در گفتمان فلسفه حق عبارتند از: پیشینه استفاده از واژه حق در فرهنگ‌های مختلف اجتماعی، مثل فرهنگ غرب و اسلام،^۲ ساختار مفهوم حق،^۳ چیستی‌شناسی (معناشناسی) این مفهوم،^۴ رابطه میان حق و تکلیف و منشأ پیدایش حق.^۵

هرچند پژوهش‌های فیلسوفان حقوق در غرب به مباحثی راجع به برخی از زوایای مفهوم حق پرداخته است، اما هیچ‌یک از این آثار درباره ساختار مفهوم حق مطلبی بیان نکرده‌اند. آنها تاحدی به نتیجه این بحث اشاره کرده‌اند که آیا حق امری صرفاً ذهنی^۶ است که به فاعل شناسا وابسته است یا اینکه در خارج نیز وجود دارد؛^۷ لیکن درباره چگونگی ساخته شدن این مفهوم بحث نکرده‌اند.

در میان دانشمندان مسلمان دو گروه بیش از دیگران به مسئله حق توجه داشته‌اند.

1. Philosophy of Rights

۲. نگارنده در این باره مقاله‌ای با عنوان «نگاه تاریخی به کاربری واژه حق در فرهنگ غرب و اسلام» در نامه مفید ۷۶ تقدیم خوانندگان فرهیخته کرده است.

۳. پژوهش حاضر از این زاویه به بررسی مفهوم حق می‌پردازد.

۴. از نگارنده مقاله‌ای با عنوان «چالشی در مهمترین نظریه‌های فلسفی غرب درباره معنای حق» در نامه مفید ۸۸ به چاپ رسیده است.

۵. نگارشی با عنوان «منشأ و خاستگاه حق بشر» در مجله معرفت فلسفی ۱۶ به قلم نگارنده منتشر شده است.

6. subjective

7. objective

فقیهان شیعه غالباً در بحث از خرید و فروش به هنگام بیان چستی بیع به این مسئله پرداخته‌اند که آیا بیع نوعی حق است یا خیر. آنگاه برخی از ویژگی‌های حق را به لحاظ فقهی بیان کرده‌اند. در این آثار به چگونگی ساخته شدن مفهوم حق که در این نگارش به آن پرداخته می‌شود، اشاره‌ای نشده است. برخی از فیلسوفان معاصر مسلمان هم که در مباحث سیاسی یا اجتماعی خود به مناسبت به مسئله حق از نگاه اسلام توجه کرده و با تحلیل فلسفی به آن پرداخته‌اند به‌طور پراکنده به گوشه‌هایی از بحث راجع به ساختار حق مطالبی نوشته‌اند؛ ولی این نوشتجات به هیچ‌وجه ما را نسبت به مطالب نگارش حاضر بی‌نیاز نمی‌کند.

اثر پیش روی، کوششی در گفتمان حق است که ما را با ساختار مفهوم حق به عنوان موضوع دانش فلسفه حق آشنا می‌سازد. به این منظور، این نگارش به تعریف فلسفه حق و بیان معنای حق می‌پردازد؛ سپس از دو نگاه منطقی و فلسفی به راز هستی‌شناسانه چگونگی ساخته شدن مفهوم حق در ذهن دست یافته و در نهایت به کمک این سازوکار هم خاستگاه پیدایش همه حقوق و هم ارکان ساختمان مفهوم حق را به خواننده نشان می‌دهد.

گفتار اول: عناصر مفهوم حق به عنوان موضوع دانش فلسفه حق

دانش فلسفه حق دانشی نوپدید و از انواع فلسفه‌های مضاف است که با استدلالات عقلی درباره امری واقعی به نام حق و مسائل مربوط به آن اظهار نظر می‌کند. تأملات عقلی ژرف‌اندیشانه در باب محتوای مفهومی و نیز ساختار وجودی آموزه حق، و نیز در باب انواع حق و صاحبان آن، همچنین نگاه موشکافانه درباره منشأ همه انواع حق از مهمترین مسائل دانش فلسفه حق است. مفهوم حق موضوع این دانش است. بنابراین، واژه حق محوری‌ترین واژه در این دانش به‌شمار می‌رود. واکاوی مفهوم حق و آشنایی با چگونگی ساخته شدن این مفهوم در ذهن یکی از مهمترین و بنیادی‌ترین مباحث دانش فلسفه حق است که در این گفتار به آن می‌پردازیم.

الف) معنای حق

واژه «حق» در لغت به معانی مختلف به‌کار می‌رود. ثبوت، وجوب، چیز ثابت، یقین بعد از شک، ضد باطل، ضد گمراهی و صدق در گفتار از جمله این معانی است (الفیومی،

۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۴۳؛ الحسینی الزبیدی، ۱۴۰۹، ج ۲۵، ص ۱۶۸-۱۶۶؛ ابن المنظور، ۱۹۹۷، ج ۲، ص ۱۲۳-۱۲۲؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۰). برخی از صاحب‌نظران، جامع مشترک میان همه معانی لغوی و اصطلاحی این واژه در گفتمان فلسفه حق را معنای "ثبوت" دانسته‌اند (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۸؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۰). این در حالی است که واژه حق در گفتمان فلسفه حق معنایی غیر از ثبوت دارد؛ زیرا در این صورت هر جا ثبوت و وجود، که مترادف با ثبوت است، صدق کند، در آنجا حق نیز باید مصداق داشته باشد، درحالی که بسیاری از مصادیق ثبوت و وجود ربطی به مصداق حق در گفتمان فلسفه حق ندارند. بنابراین، نمی‌توان گفت معنای این اصطلاح در گفتمان فلسفه حق همان معنای لغوی آن است.

اصطلاح "حق" در حوزه دانش فلسفه حق ترجمه واژه "the right" در زبان انگلیسی، "droite" در زبان فرانسه و "recht" در زبان آلمانی است. هرچند این واژه با محتوای "حق" (در برابر تکلیف) به لحاظ ساختاری در زبان و ادبیات انگلیسی ساختار اسمی دارد و به معنای "شایستگی" است، اما به صورت وصفی نیز به کار می‌رود که در این صورت به معنای "ضد باطل"، "خوب"، "صحیح" و "صادق" است و در مقابل مفاهیم "باطل"، "بد"، "ناصحیح" و "کاذب" به کار می‌رود (ابن منظور، ۱۹۹۷، ص ۱۲۴-۱۲۲).

شایان ذکر است که موضوع دانش فلسفه حق، کاربرد اسمی مفهوم حق است، نه کاربرد وصفی آن. شاید یکی از مهمترین نکات در تاریخ پیدایش مفهوم حق، تفکیکی باشد که میان این دو کاربرد شده است (راسخ، ۱۳۸۱: ۱۵۱، ۱۸۶). مفهوم "حق داشتن" مصدر معنای اسمی و مفهوم "حق بودن" مصدر معنای وصفی کلمه "right" است.

حالت اسمی (نه وصفی) این واژه به لحاظ اصطلاح در حوزه گفتمان فلسفه حق و دانش‌های مربوطه بیش از یک معنا ندارد. این معنای یگانه، «شایستگی» است. به بیان

1. Having a right
2. Being right

دیگر، اصطلاح حق در گفتمان حق، مشترک معنوی است (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۲۴-۲۳). دلیل این امر آن است که عنوان حق در این گفتمان مقسم انواع گوناگون قرار می‌گیرد. در دانش منطق ثابت شده است که مقسم باید در همه اقسام خود با یک معنای ثابت وجود داشته باشد (یزدی، بی‌تا، ص ۴۶؛ مظفر، ۱۹۸۰، ص ۱۱۲). این معنای ثابت چگونه در ذهن ساخته می‌شود؟ این همان پرسش اصلی است که پاسخگویی به آن هدف این گفتار است.

به منظور شناخت عناصر مفهوم حق، ابتدا با نگاهی هستی‌شناسانه به چارچوب وجودی محکمی این مفهوم آن را بررسی می‌کنیم تا معلوم شود ساختار وجودی مفهوم حق چه نوع ساختاری است. برای اینکه بتوان ساختار وجودی مفهوم حق را بررسی کرد، باید به پرسش‌های زیر پاسخ داد.

مفهوم حق به لحاظ منطقی چه نوع مفهومی است؟ آیا مفهومی جزئی است یا کلی؟ مفهوم حق به لحاظ فلسفی چه نوع مفهومی است؟ ماهوی است، منطقی است یا فلسفی؟

ارکان پیدایش این مفهوم کدام است؟ به تعبیر دیگر، آیا لازمه مفهوم حق وجود مفهوم یا مفاهیمی دیگر، مثل مفهوم صاحب حق، مفهوم مکلف یا مفهوم تکلیف است؟ اینک پاسخ این پرسش‌ها با عنوان ویژگی‌های مفهوم حق از نظر می‌گذرد.

ب) ویژگی‌های مفهوم حق

در پرتو این عنوان در پی شناخت بیشتر حقیقت مفهوم حق هستیم. آیا مفهوم حق، مفهومی جزئی است یا کلی؟ منطقی است، یا ماهوی و یا فلسفی؟

۱. جزئی یا کلی

مفهوم حق در دانش فلسفه علوم اجتماعی، هم به صورت مصدر و هم به صورت اسم مصدر به کار می‌رود. صورت مصدری آن، یعنی «حق داشتن»، از وجود نوعی رابطه میان صاحب حق و امری که موضوع و متعلق حق است حکایت می‌کند. حق در شاکله اسم مصدر همان موضوع حق است که صاحب حق، دارای آن می‌باشد.

بر اساس قواعد علم منطق، اگر کاربری یک مفهوم بر بیش از یک مصداق محال باشد، به آن مفهوم جزئی گفته می‌شود (ساوی، بی‌تا، ص ۶۳؛ مظفر، ۱۹۸۰، ص ۵۹).

پرواضح است که مفهوم حق در هر دو قالب معنایی اش (سیاق مصدری و سیاق اسم مصدری) مفهومی کلی است، نه جزئی؛ زیرا می‌تواند دارای مصداق‌های متعدد باشد. حقوق مختلفی که صاحبان حق دارند، مثل حق حیات، حق آزادی، حق امنیت و ... همگی مصداق مختلف حق هستند. پس حق به اصطلاح منطق‌دانان مفهومی کلی است نه جزئی.

۲. منطقی، ماهوی یا فلسفی

حال که روشن شد مفهوم حق، مفهومی کلی است، چگونگی ساخته شدن این مفهوم را تحلیل می‌کنیم. پرسش این است: مفهوم حق به لحاظ فلسفی چه نوع مفهومی است؟ در ابتدا انواع مختلف مفاهیم کلی را در فلسفه بررسی کرده، آنگاه به تحلیل مفهوم حق می‌پردازیم.

انواع مفاهیم کلی

با نگاه دقیق به محکی مفاهیم کلی، می‌توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد (مصباح یزدی، ۱۳۶۵، ج ۱، درس ۱۵). مفهوم کلی یا فقط بر صورت‌های ذهنی اطلاق می‌شود، یعنی مصداق این مفهوم کلی همگی اموری ذهنی‌اند و شایستگی وجود خارجی ندارند و یا اینکه قابل حمل بر امور عینی (غیرذهنی) هستند؛ یعنی اتصاف آنها خارجی است. در صورت نخست به مفهوم کلی مفهوم منطقی گفته می‌شود مانند مفهوم "نوع" که در ذهن، صفت ماهیت افراد متفکرة الحقیقة قرار می‌گیرد.

در صورت دوم یا: ۱. ذهن ما در مواجهه با جهان خارج این مفهوم را به‌طور مستقیم، یعنی بدون هیچ‌گونه دخل و تصرفی در آنها درک می‌کند. به این‌گونه مفاهیم، مفهوم ماهوی گفته می‌شود. همه ماهیت‌های ده‌گانه ارسطویی - مقوله جوهر و نه مقوله عرض - مفهوم ماهوی‌اند؛ و یا ۲. این مفهوم نه به‌طور مستقیم، بلکه از نوعی مقایسه میان دو یا چند واقعیت خارج از ذهن به‌دست می‌آید. این مفهوم "مفهوم فلسفی" نام

۱. به مفهوم فلسفی، معقول ثانی فلسفی نیز گفته می‌شود.

دارد. مثلاً، ذهن مفهوم "علیت" را از مقایسه دو امر واقعی انتزاع می‌کند که یکی از آنها به لحاظ وجودی به دیگری وابسته است. محکی مفاهیم فلسفی ماهیت‌ها نیستند، بلکه نحوه وجود حقایقی هستند که ذهن آنها را با یکدیگر مقایسه می‌کند. گفتنی است که براساس یکی از انواع تقسیم مفاهیم به حقیقی و اعتباری، مفاهیم ماهوی در دسته مفاهیم حقیقی و مفاهیم منطقی و فلسفی در گروه مفاهیم اعتباری قرار دارند (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۲۵۸).

فلسفی بودن مفهوم حق

تقریباً همه مفاهیم کلی که در دانش‌های مربوط به حوزه علوم اجتماعی (اخلاق، حقوق، سیاست، جامعه‌شناسی، علوم تربیتی و غیره) به کار می‌روند، از سنخ مفاهیم فلسفی‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۶۷، ص ۲۶-۲۵ و ۱۹)؛ یعنی هم واقعیتی خارج از ذهن دارند و هم از نوعی مقایسه فهمیده می‌شوند. این مفاهیم همگی اعتباری‌اند، یعنی دارای ماهیت حقیقی نیستند.

مفهوم "حق" نیز در گفتمان حقوق از این قاعده مستثنا نیست. این مفهوم چه به صورت مصدری و چه در سیاق اسم مصدری، مفهومی فلسفی و اعتباری است. به منظور تبیین فلسفی بودن (نه منطقی بودن و نه ماهوی بودن) مفهوم حق، لازم است چگونگی ساخته شدن این مفهوم نزد عقل بررسی شود. از این راه می‌توان ارکان سازنده، یعنی عناصر مفهوم حق را نیز شناسایی کرد.

ج) ساختار مفهوم حق

چگونگی ساخته شدن مفهوم حق در ذهن با توجه به اینکه مفهوم حق، مفهومی فلسفی است، به این نکته پی‌می‌بریم که حق از مقایسه چند امر واقعی به دست می‌آید. این امور واقعی عبارتند از:

۱. موجود مختار هدفمند یا موجود مجبور (که دارای مقصدی معین در حرکت جوهری خویش است).
۲. هدف مطلوب آن موجود مختار یا مقصد متناسب با حرکت جوهری آن موجود مجبور.

عقل انسان در حین مقایسه این دو امر به فاعلی که شایستگی رسیدن به آن هدف یا مقصد دارد "صاحب حق" می‌گوید و آن هدف مطلوب یا مقصد متناسب را "موضوع حق" می‌نامد. از رابطه میان صاحب حق و موضوع حق، مفهوم «حق داشتن» (یعنی حق در شاکله مصدر) به دست می‌آید. به منظور آشنایی بیشتر با محتوای مفهوم حق باید مقومات این مفهوم بررسی شوند.

براساس تحلیل بالا، عقل مفهوم حق را از مقایسه کردن دو امر می‌سازد و آن را بر مصادیق و نمونه‌های عینی، یعنی واقعیت‌های خارجی اطلاق می‌کند. این دو امر عبارتند از:

۱. موجود هدفمندی که در مسیر رسیدن به هدف مطلوب یا مقصد متناسب قرار دارد و سزاوار رسیدن به آن هدف یا مقصد است. اصطلاحاً به او صاحب حق گفته می‌شود،

۲. هدف مطلوب یا مقصد متناسب که موضوع حق نام دارد.

صاحب حق کیست و چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ صاحب حق موجودی است که به طور تکوینی (یعنی بدون اختیار خود) یا به طور تشریحی (یعنی با اختیار خویش) در مسیر مقصدی متناسب با وجودش یا هدفی مطلوب قرار دارد، به گونه‌ای که آن موجود، سزاوار رسیدن به آن مقصد یا هدف است.

مقصد متناسب با وجود صاحبان حق در گفتمان حق در مورد آن دسته از فاعلانی مطرح می‌شود که دارای قوه اختیار نیستند. این دسته از موجودات به دلیل آنکه شعور ندارند، حرکت تکاملی خود را در ساحت هستی، خود تعیین نمی‌کنند؛ بلکه براساس طرح کلی نظام خلقت که از طرف خالق متعال تدوین شده است، حرکت آنها به سوی مقصد متناسب با وجودشان از پیش تعیین شده است. براین اساس، این دسته از موجودات برای رسیدن به آن مقصد متناسب با وجودشان، تکویناً دارای حق‌اند. مثلاً مقصد متناسب در حرکت جوهری یک دانه کاشته شده گندم عبارت است از خوشه گندم. بنابراین، حق دانه کاشته شده گندم آن است که به خوشه گندم تبدیل شود. در این مثال خوشه گندم، موضوع حق است.

اگر صاحب حق موجودی مختار باشد، موضوع حق همان هدف مطلوبی است که او برای رسیدن به آن کاری را انجام می‌دهد یا آن کار را ترک می‌کند. هدف مطلوب در

این صورت به چه معناست؟ به بیان دقیق‌تر، مطلوبیت در مورد هدف یعنی چه؟ به لحاظ لغوی، مطلوبیت یک هدف یعنی آن هدف مورد خواست فاعل باشد. اراده فاعل در صورتی به یک هدف تعلق می‌گیرد که آن هدف در نظر فاعل دارای ارزش واقعی باشد؛ خواه آن هدف واقعا دارای ارزش باشد یا نباشد. ارزش غیرواقعی به معنای ارزش پنداری است و فاعل از روی اشتباه خیال می‌کند آن هدف دارای ارزش واقعی است؛ در حالی که آن هدف واقعا ارزشمند نیست.

مراد از مطلوبیت هدف در بحث از حق، مطلوبیتی است که بر اساس ارزش واقعی بنا شده باشد. هرچند ارزش خیالی یک چیز در نظر فاعل، سبب مطلوبیت آن چیز نزد فاعل می‌شود اما نمی‌تواند سبب پیدایش حق برای فاعل گردد. مثلا غصب اموال دیگران در نگاه شخص غاصب ممکن است امری مطلوب به‌شمار رود، اما این مطلوبیت، سبب تولید حق برای وی در تصاحب اموال دیگران نمی‌شود.

کوتاه سخن اینکه: حق همیشه بر اساس ارزش واقعی بنا می‌شود، نه ارزش خیالی. مثلا بقای حیات یک انسان، هدفی مطلوب است که دارای ارزش واقعی است؛ چون انسان به دلیل داشتن حیات می‌تواند به کمالات والا نائل شود. بنابراین، حق حیات، یکی از حقوق مسلم انسان‌ها است. درمقابل، حفظ حیات یک شخص ستمگر خون‌آشام که سبب نابودی انسان‌های دیگر می‌شود، هرچند یکی از اهداف مطلوب خود اوست، اما این مطلوبیت ارزش واقعی ندارد؛ چون ادامه حیات او مساوی با ازبین رفتن زندگی دیگران است. پس ارزش آن خیالی است. ازاین‌رو، شخص ستمگر و کشنده بی‌گناهان نسبت به بقای حیات خود حقی ندارد.

در یک کلام، ارزش واقعی تابعی از کمال موجود است. چنانچه امری دارای کمال، یعنی خیر واقعی باشد، آن امر دارای ارزش واقعی است. اما اگر آن امر فقط به خیال فاعل، خیر و کمال محسوب شود و در واقع، خیر حقیقی نباشد و او را به سعادت نرساند - یعنی برای فاعل، کمال حقیقی به همراه نداشته باشد، بلکه او خیال می‌کند آن امر برایش کمال‌آور است - آن امر دارای ارزش واقعی نیست.

مطلوبیت هدف با توجه به نوع فاعل هدف‌دار تعیین می‌شود. در صورتی که فاعل هدف‌دار، یعنی صاحب حق، خدا باشد، هدف مطلوبی که او در انجام افعالش دارد تجلی ذات او در کمالاتش می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۰۱). اما در

صورتی که صاحب حق غیر خدا باشد به تناسب نوع وجود او می‌توان هدف مطلوب واقعی‌اش را تعیین کرد. مثلاً اگر فاعل هدف‌دار موجودی دارای تکلیف، مثل انسان یا جن باشد، مراد از هدف مطلوب او کمال واقعی مورد انتظار است که با وجود وی تناسب دارد و از این رو، او لیاقت و صلاحیت آن را دارد تا در اثر انجام فعل به آن کمال نایل شود (مصباح یزدی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۹۸). براساس آموزه‌های اسلامی، کمال انسان و جن در سایه کسب رضایت خداوند، یعنی اجتناب از کار حرام، به دست می‌آید. همچنین هدف مطلوب فرشتگان در انجام افعالشان را می‌توان تجلی و حفظ درجاتی از کمال دانست که خدا در آغاز خلقتشان به آنها عطا فرموده است (مصباح یزدی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۹۸). فرشتگان با اطاعت از فرمان‌های خدا این مقام را برای خود حفظ می‌کنند.

حیوانات و گیاهان نیز موجوداتی صاحب حقاوند. حق آنها رسیدن به کمالات حیوانی و گیاهی است. همچنان که جمادات نیز دارای حقوقی هستند که عبارت است از غایت و مقصد حرکت آنها در طرح کلی آفرینش آنها از سوی خداوند. اگر همه موجودات را دارای شعور و آگاهی بدانیم^۱ در این صورت همه موجودات، فاعلان هدف‌داری خواهند بود که افعال خود را با آگاهی انجام می‌دهند و نسبت به کارهایی که برای آنها کمال‌آور است حق دارند.

گفتار دوم: لوازم آشنایی با ساختار مفهوم حق

به دنبال آشنایی با چگونگی پیدایش مفهوم حق به دونکته مهم دیگر در گفتمان حق پی‌می‌بریم:

۱ قرآن می‌فرماید: تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ .. (اسراء/ ۴۴) آسمان‌های هفتگانه و زمین و هرکس در آنهاست خدا را تسبیح می‌کنند. هر چیز در جهان وجود دارد خدا را تسبیح می‌کند، اما شما تسبیح‌گویی آنها را درک نمی‌کنید.
 يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... (حشر/ ۲۴) آنچه در آسمان‌ها و زمین است او را تسبیح می‌گوید.
 يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ... (جمعه و تغابن/ ۱) آنچه در آسمان‌ها و زمین است خدا را تسبیح می‌گوید.

نکته اول این است که خداوند منشأ همه حق‌ها است، به این معنا که خاستگاه حقوق همه موجودات، اراده خداوند متعال است.

نکته دوم این است که وجود حق، متلازم با وجود تکلیف نیست؛ یعنی لازم نیست هر جا حقی وجود دارد، حتماً تکلیفی هم در برابر آن وجود داشته باشد. اینک به شرح این دو نکته می‌پردازیم.

الف) خداوند منشأ حقوق همه مخلوقات

یکی از لوازم آشنایی با ساختار مفهوم حق پی‌بردن به این امر مهم است که منشأ حقوق همه مخلوقات، خداوند متعال است. به این منظور ابتدا باید به چند اصل عقلی توجه شود. به کمک این اصول می‌توان دریافت که تنها منشأ حق‌ها در جهان خداوند تعالی است.

اصول عقلی زیربنایی در تبیین منشأ حق بودن خدا

قبل از بیان هر یک از اصول زیربنایی منشأ حق بودن خدا، توجه به این نکته مفید است که این اصول در این نوشتار به مثابه اصول موضوعه است.^۱ در دانش فلسفه اسلامی هر یک از این اصول در جای خود با برهان اثبات شده است. بنابراین، در اینجا به براهین درستی این اصول اشاره‌ای نمی‌شود. این اصول فلسفی عبارتند از:

۱. مخلوقات در این جهان به دو دسته مجرد و مادی تقسیم می‌شوند.

۲. خالق مجرد و غیرمخلوق این موجودات را آفریده است. این موجود مجرد غیرمخلوق، کامل مطلق است. ذات او عین کمالات نامتناهی است.

۳. این خالق مجرد، حکیم است، یعنی هر چه را در این جهان آفریده براساس هدفی متعالی خلق کرده است.

۱. اصول موضوعه به گزاره‌هایی گفته می‌شود که در یک علم از آنها استفاده می‌شود اما درستی این گزاره‌ها در علم دیگری اثبات شده است.

۴. علت غایی و هدف اصیل و متعالی خدا از آفرینش موجودات، تجلی ذات و اسماء و صفات کمالیه‌اش می‌باشد. منشأ تجلی خدا حب و علاقه‌ای است که او به ذات و کمالات خود دارد.

۵. علت غایی و هدف افعال اختیاری موجودات مجرد تام (خدا و فرشتگان) حب به ذات و کمالات ذات است. به بیان دیگر، چون مجردات تام دارای فعلیت محض‌اند، هیچ حالت انتظار و رسیدن به کمالی برتر برای آنها وجود ندارد؛ زیرا خالی از قوه و حرکتند. به این دلیل علاقه آنها به انجام کارهای خویش به خاطر این است که آن کارها اثری از کمالات خودشان است.

۶. علت غایی و هدف افعال اختیاری موجودات غیرمجرد تام (مثل انسان‌ها، جنیان، حیوانات و احتمالا گیاهان) رسیدن به کمالات برتر است. به بیان دیگر، حب به کسب کمال مفقود، انگیزه‌ای است که خدا در ذات این موجودات قرار داده است. شوق وصول به این کمالات، آنها را در انجام کارهایشان ترغیب می‌کند.

۷. در میان مادیات که تشکیک خاصی ندارند و یا دست‌کم از مرتبه وجودی آنها بی‌خبریم، وجود کاملتر، هدف آفرینش وجود ناقصتر است. بنابراین، موجودات مادی در مسیر تکامل یکدیگر قرار دارند. الاکمل فالاکمل. پس می‌توان گفت خدای متعال جهان مادی را برای تکامل موجودات جسمانی و رسیدن آنها به خیر و کمال واقعی خودشان آفریده است (مصباح یزدی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۲-۴۰۱). و چون کاملترین موجود جسمانی، انسان است و در میان انسان‌ها والاترین انسان، انسان کامل است، از این رو، صحیح است اگر بگوییم حب خدا به انسان کامل، علت غایی برای آفرینش جهان مادی است (مصباح یزدی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۴۰۲).

اینک پس از بیان این مقدمات به تحلیل این مهم می‌پردازیم که خدا یگانه منشأ حق همه مخلوقات است.

توضیح این مطلب از این قرار است:

صاحبان حق در میان مخلوقات خداوند به دو دسته تقسیم می‌شوند: موجودات مختار و موجودات بی‌اختیار.

۱. صاحب حق دارای اختیار

خداوند متعال به همه مخلوقات مختار میل رسیدن به اهداف مطلوب را عطا می‌کند. اهداف مطلوب همان تجلی کمال موجود در مثل مجردات تام (مقدمه ۵) یا کسب کمال مفقود در غیرمجردات تام است (مقدمه ۶). خداوند با آفرینش مخلوقات دارای اختیار یا به آنها بسان فرشتگان میل به تجلی کمال و فعلیت تام می‌دهد تا این موجودات افعال خود را از روی شوق و حب به کمالات خویش انجام دهند (اصل ۵) و یا به آنها بسان موجودات مختار مادی قوه و میل به دست آوردن کمالات عطا می‌کند تا آنها کارهای اختیاری خود را به شوق وصول به درجاتی از کمال انجام دهند (اصل ۶). خدا قدرت و میل انجام فعل را به این موجودات عطا می‌کند تا آنها به این وسیله به هدف مطلوب نائل شوند. شایستگی رسیدن به هدف مطلوب، حقی است که همه این موجودات مختار دارند. این شایستگی را خدا به آنها عطا کرده است. پس می‌توان گفت: منشأ حقوق همه موجودات مختار، خداوند متعال است.

۲. صاحب حق غیرمختار

خداوند تنها کسی است که به مخلوقات غیرمختار حق عطا می‌کند. ساختار ذهنی مفهوم حق درباره موجودات غیرمختار به این ترتیب است که عقل، موجود غیرمختار را با مقصد حرکت طبیعی، یعنی تکوینی‌اش، که در طرح کلی جهان از طرف خداوند متعال برای او ترسیم شده است (مقدمه ۷)، می‌سنجد و میان آن موجود و غایت حرکتش تناسب می‌بیند، یعنی می‌فهمد که آن موجود می‌تواند در صورت وجود مقتضی و عدم مانع به آن مقصد نائل شود. از این رو، عقل با استناد به این تناسب، آن موجود را سزاوار وصول به آن غایت طبیعی (تکوینی) می‌بیند و برای آن موجود غیرمختار (مجبور) حق طبیعی، یعنی حق تکوینی رسیدن به آن مقصد قائل می‌شود. در اینجا نیز مفهوم حق از مقایسه میان آن موجود و غایت حرکتش، یعنی غایت متناسب با آن موجود، انتزاع می‌گردد.

مثلاً خداوند در طرح کلی و حکیمانه آفرینش جهان مادیات (مقدمه ۷) یکی از

مصارف آب را ایجاد یا بقای حیات دیگران قرار داده است.^۱ به بیان دیگر، عقل پس از اطلاع از این طرح کلی، آب را برای ایجاد یا بقای حیات اولاً مناسب و ثانیاً شایسته می‌بیند و حکم می‌کند که آب حقیقتاً این است که در این مسیر به کار رود، نه اینکه دور ریخته شود و ضایع گردد. و یا مثلاً انواع خوراکی‌های رنگارنگ یا میوه‌های خوش‌طعم برای ارتزاق و معیشت انسان آفریده شده‌اند.^۲ بنابراین، عقل پس از درک تناسب میان آنها و معیشت انسان و درک سزاواری آنها برای رسیدن به چنین غایتی حکم می‌کند که حق آنها این است که به این منظور به کار روند.^۳ به این دلیل است که اگر کسی حق این موجودات را ادا نکند، یعنی آنها را ضایع سازد، با عدالت با آنها رفتار نکرده، بلکه به آنها ظلم شده است؛ زیرا عدالت در معنای مشهورش عبارت است از: دادن حق به صاحب حق^۴ (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۷۴؛ ص ۱۱۸-۱۱۹، Aristotle, ۱۹۶۲؛ فارابی، ۱۳۸۲، ص ۶۱؛ ۲۹۶؛ Aquinas, ۱۹۹۳). ارتکاب برخی از مراتب چنین ظلم‌هایی، مثل اسراف یا ضایع کردن نعمت‌های خدا گناه محسوب می‌شود و عقوبت دارد.

از این مطلب می‌توان به این نکته مهم پی‌برد که: یکی از حقوق خدای متعال آن است که موجودات غیرمختار را در طرح کلی و حکیمانانه جهان به گونه‌ای بیافریند (مقدمه ۲) که شایستگی رسیدن به مقصدی معین داشته باشند؛ یعنی برای آنها حق وصول به غایتی معین قرار دهد؛ غایتی که جزئی از نظم جهان به‌شمار می‌آید. بنابراین، حق خدا در چگونگی آفرینش موجودات منشأ حقوق همه آنها است.^۵

۱. وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ (انبیاء/۳۰) هر موجود زنده‌ای را از آب آفریدیم.

۲. ... فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ... (بقره/۲۲) خداوند میوه‌ها را برای روزی دادن به شما از زمین رویاند. وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَعَيْبَرٍ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَعَيْبَرٍ مُتَشَابِهٍ كُلُّوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ إِنَّهُ لَا يَجِبُ الْمُشْرِكِينَ (انعام/۱۴۱) او کسی است که برای شما (محصولات و) باغ‌های نیازمند به داریست و بدون داریست، درخت خرما، زراعت‌های گوناگون، زیتون و انار شبیه و نیز غیر مشابه، آفرید. وقت رسیدن این میوه‌ها از آنها بخورید و به هنگام فصل برداشت حق خدا را ادا کنید و اسراف نکنید. به درستی که خدا اسراف کاران را دوست ندارد.

۳. امام سجاد علیه السلام در کتاب رساله‌الحقوق برای برخی از موجودات غیر مختار حقوقی را بیان فرموده‌اند. با تفسیر بالا می‌توان حقوق این موجودات غیر مختار را موجه ساخت.

۴. إِعْطَاءُ حَقِّ كُلِّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ.

۵. به این دلیل امام سجاد علیه السلام نیز حق خدا را اصل و ریشه همه حق‌ها معرفی کرده است: «...من حَقِّهِ الَّذِي هُوَ أَصْلُ الْحَقُوقِ...» (رساله‌الحقوق: ۳۸).

ب) عدم تلازم مفهوم حق و تکلیف

یکی دیگر از لوازم آشنایی با ساختار مفهوم حق پی بردن به این مسئله است که مفهوم حق، متلازم با مفهوم تکلیف نیست. به بیان دیگر، از درک درست مفهوم حق و آشنایی صحیح با چگونگی پیدایش این مفهوم در ذهن می توان به این نکته پی برد که، برخلاف رأی مشهور، در برابر تحقق وجود حق برای صاحب حق به وجود تکلیف و به وجود مکلف نیازی نیست.

چرا ساختار مفهوم حق اقتضا نمی کند که در برابر هر مصداقی از حق تکلیفی وجود داشته باشد؟

دانستیم که مفهوم حق مفهومی فلسفی است که از مقایسه چند امر واقعی انتزاع می شود. این امور واقعی مورد نیاز در پیدایش مفهوم حق عبارتند از:

۱. موجودی که در راستای رسیدن به هدفی مطلوب یا مقصدی متناسب قرار دارد،
 ۲. هدف مطلوب یا مقصد متناسب که آن موجود در راستای آن واقع است.
- عقل انسان در حین مقایسه این دو امر به وجود هدفمندی که سزاوار رسیدن به آن هدف مطلوب یا مقصد متناسب است، "صاحب حق" می گوید و آن هدف یا مقصد را "موضوع حق" می نامد. به بیان دیگر، ارکان پیدایش مفهوم حق بیش از دو چیز نیست: صاحب حق و موضوع حق. از رابطه میان صاحب حق و موضوع حق مفهوم حق داشتن (یعنی حق در شاکله مصدر) به دست می آید.

مثلا هر انسان به لحاظ فطرتش شایسته رسیدن به مقام والای انسان کامل است. خدا نیز او را برای وصول به این مقام بلند خلق کرده است. انسان در این مثال، صاحب حق است. مقام انسان کامل که هدف مطلوب همه آدمیان است، موضوع حق می باشد. عقل با مقایسه کردن انسان و آن مقام والا، او را فطرتا شایسته آن مقام بلند می داند، یعنی حق رسیدن به آن مقام را به او نسبت می دهد. بنابراین، مفهوم مصدري حق داشتن از آن مقایسه به دست می آید.

بر اساس تحلیلی که درباره چگونگی ساخته شدن مفهوم حق بیان شد، به آسانی می توان به این نکته مهم دست یافت که هیچ امر دیگری حتی تکلیف و مکلف در

به‌وجود آمدن حق (داشتن) نقش ندارد. به تعبیری دیگر، حق و تکلیف دو مفهوم متلازم با یکدیگر نیستند.^۱

با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، ارکان پیدایش مفهوم حق عبارتند از: مفهوم «صاحب حق» و مفهوم «موضوع حق» (هدف مطلوب صاحب حق یا مقصد متناسب با آن). هیچ مفهوم دیگری عقلاً نمی‌تواند از عناصر تشکیل دهنده مفهوم حق باشد. براین‌اساس، نمی‌توان ادعا کرد میان حق و تکلیف تلازم مفهومی وجود دارد.



۱. با این بیان معلوم می‌شود که بر خلاف عقیده بسیاری از نویسندگان کتاب‌های فلسفه حقوق، وجود تکلیف از ارکان پیدایش مفهوم حق نیست. رک. مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۷-۲۶؛ ۱۳۸۲، ج ۱: ۸۰-۷۹؛ ج ۲: ۱۸، ۷-۳۶؛ کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۴۴۱؛ ۱۳۷۸: ۵۰-۲۴۹. جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۵۵.

نتیجه

طرح بدیع در شیوه کشف ساختار مفهوم حق نه تنها ما را با چگونگی به وجود آمدن مفهوم حق آشنا می‌کند، بلکه هم وجود حق را در جهان خارج موجه می‌سازد، و هم تا اندازه‌ای ما را با انواع صاحبان حق و موضوعات آن در گفتمان فلسفه حق آشنا می‌کند.

لازمه آشنایی با ساختار حق پی‌بردن به شیوه جدید استدلال بر این دو امر مهم است که: ۱. خداوند متعال منشأ همه حق‌ها است. ۲. حق و تکلیف از امور متلازم نیستند. اعتقاد به اینکه خدا منشأ همه حق‌ها است، زاویه نگرش انسان را به نظام‌های حقوقی در جهان تغییر می‌دهد. این باور سبب می‌شود که نظام‌های حقوقی دنیا در صورتی موجه باشند که در فرایند وضع حقوق و قوانین خود به حق خدا به مثابه خاستگاه همه حق‌ها توجه شود. بنابراین، وضع قوانین و مقررات در جوامع نباید به هیچ‌وجه مخالف نظام ربوبی تشریحی و قوانین ربانی باشد که خدا در شاکله دین اسلام (ناب) بر بشر عرضه کرده است.

انسان متعالی نیز در این نگاه موجودی است که شایسته رسیدن به مقام والای انسان کامل است. همه مخلوقات مادی به این منظور آفریده شده‌اند تا انسان به آن حق اصیل، یعنی مقام انسان کامل برسد. قوانین موضوعه نباید او را از رسیدن به این حق اصیل محروم گردانند.

منابع

- امام سجاد علیه السلام (۱۳۸۲) رساله الحقوق [۶۱ هـ ق تا ۹۵ هـ ق]، قم: مؤسسه انتشارات دارالعلم.
- ابن منظور، محمد (۱۹۹۷) لسان العرب [تقریباً ۶۶۰ ق]، ج ۲، بیروت: دار صادر.
- ارسطو (۱۳۸۵) اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمد حسن لطفی، چاپ دوم، تهران: طرح نو.
- اصفهان‌ی، محمد حسین (۱۴۱۸ ق) حاشیه کتاب المکاسب [۱۳۴۹ ق]، تحقیق عباس محمد آل سیب القطیفی، ج ۱، قم: المحقق.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴) حق و تکلیف در اسلام، قم: مرکز نشر اسراء.
- الحسینی الزبیدی، (۱۴۰۹ ق) تاج العروس من جواهر القاموس [۱۱۸۸ ق]، تحقیق سید مصطفی حجازی، محمد مرتضی ج ۲۵، بیروت: دار الهدایة.
- راسخ، محمد (۱۳۸۱) حق و مصلحت، تهران: انتشارات طرح نو.
- ساوی، عمر بن سهلان (بی تا) البصائر النصیریة فی علم المنطق [وفات ۵۴۰ ق]، تهران: شمس تبریزی.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۶۲) نهایت الحکمة، چاپ دوم، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- فارابی، ابونصر (۱۳۸۲) فصول متنزعه، ترجمه حسن ملک‌شاهی، تهران: سروش.
- افیومی، احمد بن محمد (۱۴۰۵ ق) المصباح المنیر [۷۳۴ ق]، ج ۱، قم: دارالهجرة.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷) فلسفه حقوق، ج ۳، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۸) مقدمه علم حقوق، چاپ بیست و سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۶۵) آموزش فلسفه، ج ۱ و ج ۲، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۶۷) فلسفه اخلاق، تهران: انتشارات اطلاعات.

مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۷) *حقوق و سیاست در قرآن*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

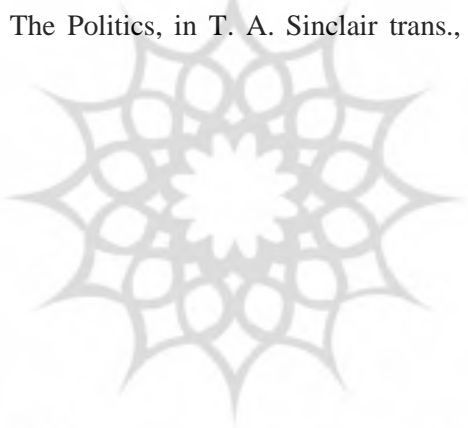
مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۲) *نظریه حقوقی اسلام*، دو جلد، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مظفر، محمد رضا (۱۹۸۰) *المنطق*، بیروت: دارالتعارف.

یزدی، ملا عبد الله (بی تا) *الحاشیة علی تہذیب المنطق [وفات ۹۸۱ ق]*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

Aquinas, Thomas (1993) *Commentary on Aristotle's Nichomachean Ethics*, in C. I. Litzinger trans., Notre Dame: Dumb Ox Books.

Aristotle (1962) *The Politics*, in T. A. Sinclair trans., Middlesex: Penguin Books.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی